

میانہ روی

دکتر یوسف قرضاوی

ترجمہ: جلیل بہرامی نیا

و اینک ویژگی دیگری از برجسته‌ترین ویژگی‌های اسلام، یعنی «میان‌روی» که از آن به «توازن» هم تعبیر می‌شود. منظور از این ویژگی: میان‌بودن یا تعادل میان دو طرف متقابل یا متضاد می‌باشد، به گونه‌ای که چنین نباشد که نقض مثبت و تأثیرگذاری تنها در یکی از طرفین خلاصه شود، و در مقابل طرف دیگر خنثی و عاطل بماند، و نیز چنین نباشد که یکی از طرفین بیش از حق طبیعی خود، دریافت کند و به حریم طرف مقابل تجاوز نماید.

نمونه‌هایی از جنبه‌های متقابل یا متضاد: روحی و مادی، فردی و اجتماعی، واقعی و آرمانی، سنت و تجدد و امثال این‌ها. مفهوم توازن میان آن‌ها این است که به هر طرفی به اندازه حقیقی‌اش میدان داده شود و بدون کاهش و افزایش یا افراط و تفریط و به دور از تجاوزگری و حق‌کشی، حق آن عادلانه و با ترازوی دقیق سنج به آن اعطا گردد. همانگونه که کتاب خداوند، قرآن این چنین به این مطلب اشاره می‌کند:

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾﴾ [الرحمن: ۷ - ۹].

«آسمان را برافراشت، و قوانین و معیارهایی تعیین کرد. هدف این است که شما هم از قوانین و معیارها تجاوز نکنید و پا فراتر نگذارید و در وزن کردن و سنجش از معیار، عدالت را رعایت نموده و از میزان مکاهد.»

ناتوانی انسان از ارائه یک نظام متوازن و میان‌رو:

در حقیقت انجام امری چنین خطیر و با عظمت، جدای از تأثیر سلطه پنهان یا آشکار گرایش‌ها و جانبداری‌های شخصی (اعم از خانوادگی، قبیله‌ای، حزبی، میهنی و نژادی) بر نوع انسان و تنها به دلیل محدودیت توان اندیشه و جزیی و گزینشی بودن دانش بشری، از حوزه توانایی آدمیان خارج است.

بر همین اساس افراط و تفریط همزاد و جزء جدایی‌ناپذیر تمامی مکاتب و نظام‌های بشری - چه فردی و چه گروهی - می‌باشند. چنانکه ارزیابی واقعیت کنونی و مطالعه تاریخ گواه این امر هستند.

تنها کسی که می‌تواند حق هر چیزی - مادی یا معنوی - را به گونه باید و شاید ادا نماید، آن خدایی است که همه چیزها را آفریده و دقیقاً اندازه‌گیری نموده است؛ و در مورد هر مسئله‌ای دارای آگاهی فراگیر و همه‌جانبه می‌باشد، از کمیت تمامی اشیا اطلاع دقیق دارد، و مهرورزی و دانش او همه چیزها را در بر گرفته است.

مشاهده این توازن و تعادل دقیق در جهان آفرینش و در عموم احکام و قوانین خداوند شگفت‌آور نیست. چرا که او خود صاحب آفرینش و فرماندهی و قانونگذاری است. لذاست که پدیده توازن، در دستورات خداوند و قوانین راهگشا و دین راستین او، یعنی در نظام اسلام و روش آن برای زندگی تبلور دارد.

همچنین در این هستی که خداوند آن را آفریده و هرچیزی را در آن محکم و استوار نموده است، پدیده توازن جلوه‌گر است.

پدیده توازن در هستی پهناور:

به این جهان پیرامون خود که می‌نگریم، درمی‌یابیم که شب و روز، تاریکی و روشنایی، گرمی و سردی، خشکی و آب و گازهای گوناگون همگی دارای حساب و کتاب دقیق بوده و کاملاً به اندازه آفریده شده‌اند، نه قسمتی از آن‌ها به دیگری تجاوز می‌کند، و نه از مرز مشخص خود پا فراتر می‌گذارد.

به همین صورت می‌بینیم که خورشید و ماه و ستارگان و مجموعه‌های کیهانی شناور در فضای هستی، هرکدام در مسیر خود در حرکتند و در مدار خود به گردش می‌پردازند، بی آن که با ستاره یا سیاره‌ای دیگر برخورد پیدا کنند، و یا از دایره خود بیرون بروند. و خداوند چه درست فرموده است:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹].

«ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.»

﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوُّتٍ﴾ [الملک: ۳].

«در آفرینش خداوند مهربان هیچگونه ناهمگونی و عدم تناسبی نمی‌بینی.»

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۰].

«نه خورشید را سزد (در مدار خود سریعتر شود) به (مدار) ماه برسد، و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد (و مانع پیدایش آن شود). و هریک در مداری شناورند.»

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ نَحْسَبَانِ ﴿۵﴾ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿۶﴾ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿۷﴾﴾

[الرحمن: ۵ - ۷].

«خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند و گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند. و آسمان را برافراشت و قوانین و معیارهایی تعیین کرد.»

ادیب مشهور استاد توفیق حکیم با دقت در همین پدیده کلی هستی، یعنی: توازن میان طرف‌های متقابل در جوانب گوناگون هستی بود که تئوری خود را در ادبیات و هنر و فرهنگ با عنوان: «تعادل» بنیان نهاد.

وی در بحث از زمین، زیست بوم انسان، تأکید می‌ورزد: نخستین توصیفی که بتوان از این کره نموده این است که موجودیت آن در گروه توازن و تعادل میان آن و کره‌ای بزرگتر، یعنی خورشید می‌باشد.

وی اشاره می‌کند: «با به هم خوردن این تعادل، یا خورشید آن را در کام خود فرو می‌برد و یا در فضا متلاشی و نابود می‌گردد. بنابراین، تعادل نخستین حقیقت حیاتی و تعیین‌کننده در مورد زمین می‌باشد.

راستی آیا در مورد طبیعت انسان نیز تعادل نخستین حقیقت است؟

برای پاسخ دادن به این سؤال باید ببینیم انسان از این نظر که موجودی است مادی، زنده ماندن وی نتیجه چه عاملی است؟ معلوم است، طبعاً عامل تنفس.

تنفس چیست؟ جریانی است که میان دم و بازدم تعادل برقرار می‌سازد. هرگاه این تعادل به هم بخورد، بدینگونه که دم یا بازدم بیشتر از حد معمول طول بکشد و عرصه بر یکی از آن‌ها تنگ گردد، زندگی انسان متوقف می‌گردد. ساختار روحی انسان نیز دم و بازدم خود را دارد که می‌توان آن‌ها را اندیشه و احساس یا به تعبیری دیگر: عقل و دل نامید.

زندگی روانی سالم نیز میان اندیشه و احساس، نظم و تعادل برقرار می‌کند. و آنچه که بیماری‌های فکری و روانی نامیده می‌شود، چیزی نیست جز اختلال در همین تعادل؛ حال یا از طریق غلبه احساس و تعطیل شدن نیروی اندیشه که در نتیجه انسان دوباره به صورت کودکی در سال‌های نخستین زندگی درمی‌آید، و یا از طریق طغیان اندیشه و سرکوب شدن احساس و عاطفه که در نتیجه دستگاه ادراکی انسان نامنظم و آشفته می‌گردد.

پس انسان چه از دیدگاه مادی و چه معنوی موجودی است متعادل. البته مصداق این تعریف فقط او نیست. عموم موجوداتی که بر روی این کره متعادل واقعند، در ساختارشان تعادلی وجود دارد که راز حیات‌شان می‌باشد.

لذا می‌توان گفت: که حیوانات، گیاهان و جمادات در ساختار بیولوژیکی، شیمیایی و فیزیکی شان همگی محکوم قانون «تعادل» هستند، حتی در نظر دانش نوین که اندیشه‌های قرن نوزدهم در باره ماده را به بوته نقد کشانده و دگرگون ساخته است و با تئوری‌هایش در مورد «ماده» و «میدان» روشن نموده که آنچه تحت عنوان «ماده» توصیف می‌شود، چیزی جز «انرژی» متراکم و بسیار به هم فشرده، نیست. دانش نوین همچنین قوانین تازه نیروی جاذبه مولکولی مواد را شکل‌دهی نموده است. و کشش یا جاذبه بنیان تعادل محسوب می‌گردد، زیرا کشش بیانگر وجود دو نیرو می‌باشد و تعادل به معنای بقای دو نیرو است بدون این که یکی در دیگری ناپدید شود»^{۱۰}.

آنچه که استاد توفیق حکیم در جهان کوچک، یعنی: انسان، و در جهان بزرگ، یعنی: هستی تحت عنوان پدیده تعادل یا توازن میان اجزای مختلف از یک مولکول گرفته تا منظومه خورشیدی، لحاظ نموده و سبک ادبی و هنری خویش را بر آن بنیان نهاده است، حقیقتی است مسلم و تردیدناپذیر که قرآن پیشتر از آن خبر داده است - همچنانکه قبلاً بدین مطلب اشاره نمودم - و فلسفه و روش خود را برای کل زندگی، اعم از جسمی، روحی، فردی و اجتماعی بر آن بنا کرده است. و اعلام نموده که امتیاز پیروان این دین، همین ویژگی بزرگ، یعنی: میانه‌روی یا توازن می‌باشد.

این خطاب خداوند به امت اسلام، به همین ویژگی برجسته اشاره می‌نماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی‌گمان ما شما را ملتی میانه‌رو قرار داده‌ایم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد.»

میانه‌روی امت اسلامی برخاسته و برآمده از متعادل‌بودن نظام و قانون این دین می‌باشد، چرا که اسلام برنامه‌ای است متعادل برای امتی متعادل و میانه‌رو؛ روش اعتدال و توازن و به دور از افراط و تفریط یا زیاده‌اندیشی و کوتاه‌بینی.

مزایا و فواید میانه‌روی:

بدون تردید انتخاب میانه‌روی یا توازن به عنوان مشخصه اصلی و شعار برجسته برای امت، ناشی از حکمت و فرزاندگی خداوند می‌باشد. امتی که آخرین امت‌هاست، و رسالتی که خداوند پیام‌های آسمانی را با آن پایان داده و خاتم پیامبرانش را به عنوان ارمغان رحمت برای جهانیان با این پیام روانه ساخته است.

میانه‌روی برای پیام‌پایا ضروری‌تر است:

در یک دین مرحله‌ای و محدود به زمان و چهارچوبی مشخص، افراط در هر زمینه‌ای را می‌توان با رهیافتی افراطی در زمینه مخالف آن، علاج نمود. مثلاً واقع‌نگری افراطی را با آرمانگرایی افراطی، و مبالغه در مادیگری را با واکنش روحگرایی غلواندیشانه پاسخ گفت. جهتگیری مسیحیت در برابر مادیگری و واقع‌گرایی یهود و روم نمونه‌ای روشن از این مسئله می‌باشد.

هنگامی که دعوت مرحله‌ای نقش خود را ایفا و زیاده‌اندیشی و غلو را هرچند با مبالغه و افراط متقابل تحت کنترل درآورد، بازگشت دوباره به میانه‌روی و مسیر اعتدال امری است گریزناپذیر، تا بدین وسیله هردو که تراز هم‌سنگ و برابر گردند، و این همان چیزی است که اسلام به عنوان یک دین جهان‌شمول و جاودان به ارمغان آورده است.

به علاوه در میانه‌روی معانی دیگری نیز وجود دارد که دین اسلام و امت مسلمان را ممتاز می‌سازد و به پیام خداوند صلاحیت برتری و جاودانگی می‌بخشد:

میانه‌روی یعنی عدالت:

(الف) از معانی «میانه‌روی» که امت اسلامی در آن آیه کریمه با آن توصیف گردیده و حجت و گواه‌بودن این امت بر تمامی جهانیان از همان ویژگی نشأت گرفته است، «عدالت» می‌باشد که برای پذیرفتن شهادت شاهد، یک ضرورت است، زیرا شهادت فرد غیر عادل، مردود و غیر قابل پذیرش است اما نظر شاهد و قاضی عادل را همگان قبول دارند.

تفسیر «عادل» از واژه «و سَط» در آیه فوق از پیامبر ﷺ نقل شده است: امام احمد از ابو سعید خدری روایت می‌کند که پیامبر ﷺ واژه وسط را در این آیه به عادل و راسترو تفسیر نموده‌اند.

عدالت، میانه‌روی و توازن واژه‌هایی هستند با معنی نزدیک به هم. عدالت در حقیقت عبارت است از میانه‌روی میان دو جنبه یا چند جنبه رودررو بدون جانبداری و تمایل به یکی از جنبه‌ها. و به دیگر سخن عبارت است از: موازنه و سنجش این جنبه‌ها به گونه‌ای که حق هرکدام عادلانه و بدور از حق‌کشی به آن‌ها اعطا گردد. به همین مناسبت که زهیر در مدح می‌گوید:

هو وسط یرضی الأنام بحکمهم إذا نزلت إحدي الليالي العظام

«چنانچه شبی از شب‌ها بلاهایی سهمگین فرود آیند، مردم چاره‌اندیشی آن میانه‌روان را می‌پذیرند». وی ممدوحانش را به عدالت، دادگری و عدم جانبداری و غرض‌ورزی توصیف می‌کند. در تفسیر این فرمایش خداوند:

﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ [القلم: ۲۸].

«نیکمردترین ایشان گفت: مگر من به شما نگفتم چرا نباید به تسبیح و تقدیس خداوند پردازید». مفسران گفته‌اند: که اوسط یعنی: عادل‌ترین^(۲). امام رازی در تفسیر خود بر این نکته پای می‌فشارد و می‌گوید: وسط هر چیزی عادل‌ترین و میانه‌ترین نقاط آن چیز می‌باشد، چرا که فاصله آن با تمام نقاط دیگر آن چیز عادلانه و برابر است^(۳).

ابوالسعود مفسر می‌گوید: وسط در اصل نام نقطه‌ای است که نسبت آن با کناره‌ها، یکسان و برابر است، همانند: مرکز دایره. سپس کنایه‌ای شد برای خصایل پسندیده انسانی، چرا که این خصایل در میان صفات زشت ناشی از افراط و تفریط حالت مرکزیت و میانگین دارند^(۴).

بدین ترتیب وسط یعنی عدالت و اعتدال. به عبارتی دیگر یعنی: تعادل و توازن بدون تمایل به سمت زیاده‌روی یا کوتاهی.

میانه‌روی یعنی مستقیم‌بودن:

(ب) همچنین میانه‌روی یعنی: مستقیم‌بودن راه و روش، و دوری از کژروی و کج‌اندیشی. راه و روش مستقیم و به تعبیر قرآن صراط مستقیم – همانگونه که یکی از مفسران بیان کرده است – عبارت است از: راه میانه واقع در بین کژراهه‌هایی که به سوی جهت‌های گوناگون منحرف شده‌اند. اگر خطوط بسیاری را که دو نقطه متقابل را به هم متصل می‌سازند، در نظر آوریم، خط مستقیم فقط همان خطی است که در وسط آن

۲- ن.ک به: تفسیر رازی ج ۴، صص ۱۰۸ و ۱۰۹ چاپ مصر.

۳- همان منبع.

۴- تفسیر ابوالسعود: ج ۱، ص ۱۲۳ چاپ صبیح.

خطوط خمیده قرار دارد. لازمه و سط بودن آن راه، این است که پویندگان آن، در میان کژروان و منحرفان به صورت گروهی میانه‌رو و متعادل نمودار گردند.^۴

از این رو اسلام به مسلمانان یاده داده است که هر روز حداقل هفده بار به تعداد رکعات نمازهای واجب شبانه‌روزی راهیابی به صراط مستقیم را از خداوند درخواست نمایند. این درخواست به هنگام خواندن سوره فاتحه در نمازها صورت می‌گیرد، آنجا که مسلمان، مددجویان از پروردگارش، چنین می‌گوید:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۲﴾﴾ [الفاتحة:

۶ - ۷].

«خداوندا! ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای (کسانی که هم می‌دانند و هم عمل می‌کنند) نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای (کسانی که می‌دانند ولی عمل نمی‌کنند) و نه راه گمراهان و سرگشتگان (کسانی که در نادانی و جهل به سر می‌برند)».

پیامبر ﷺ در مورد مغضوبین، یهودیان و در مورد گمراهان مسیحیان را به عنوان نمونه ذکر نموده‌اند. شکی نیست که یهود و نصارا، هردو در بسیاری از مسایل، نماینده افراط و تفریط می‌باشند: مثلاً یهودیان اقدام به کشتن پیامبران‌شان کردند و در مقابل، مسیحیان آنان را به خدایی رساندند. یهودیان در تحریم و ممنوع سازی افراط ورزیدند، اما مسیحیان در مجاز شمردن، تا جایی که گفتند: برای پاکان، همه چیز پاک و حلال است. یهودیان در مادیگری زیاده‌روی کردند، برعکس، مسیحیان در این امر کوتاهی ورزیدند یهودیان در شعایر و عبادات ارزش فوق العاده‌ای برای ظواهر و قالب‌ها قایل شده‌اند، اما مسیحیان در الغای این قالب‌ها و مراسم و از میان برداشتن آن‌ها مبالغه نمودند.

اسلام به مسلمانان می‌آموزد که از زیاده‌روی‌ها و یکسویه‌نگری‌های هردو گروه پرهیز نمایند، و همیشه راه و روش میانه را در پیش گیرند، همان راهی که بندگان برگزیده خدا، و آن‌هایی که نعمت الهی را دریافت داشته‌اند یعنی: پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران، بر آن گام نهاده‌اند.

میانه‌روی دلیل ممتاز بودن:

(ج) میانه‌بودن، همچنین دلیل بهتری و برتری، و مظهر امتیاز و والایی در مادیات و در معنویات می‌باشد. به عنوان مثال در مورد مادیات می‌بینیم که زیباترین مهره گردنبند در وسط آن قرار دارد. نیز سرپرست گروه در وسط و طرفدارانش در پیرامون وی قرار دارند. در امور معنوی نیز ملاحظه می‌کنیم که میانه‌روی همیشه بهتر و ثمربخش‌تر از تندروی و افراط می‌باشد.

به همین دلیل است که حکمای عرب می‌گویند: بهترین کارها، میانه‌روی است. و ارسطو می‌گوید: فضیلت حد وسط بین دو رذیلت می‌باشد. و بر همین مناسبت که ابن کثیر در باره این فرموده خداوند: ﴿أُمَّةٌ وَسَطًا﴾^۶ می‌گوید: وسط در اینجا به معنای بهترین و شایسته‌ترین است. همانطور که گفته می‌شود: قریش از نظر نژادی و خانوادگی اوسط عرب می‌باشند، یعنی بهترین آن‌ها. و پیامبر ﷺ در میان قوم خود وسط بود، یعنی شریفترین آن‌ها از نظر نسبی. یا در همین رابطه می‌گویند: نماز میانه (الصلاة الوسطی) برترین نمازهاست^۷.

میانه‌بودن یعنی مصونیت:

(د) در وسط‌بودن به معنای امنیت‌داشتن و دوربودن از خطر و تهدید می‌باشد. کناره‌ها برخلاف وسط که با اطراف خود حفاظت و حمایت می‌گردند، معمولاً در معرض خطر و تهدید قرار دارند، شاعر در این زمینه می‌گوید:

كانت هي الوسط المحمي فاكتنف بها الحوادث حتى أصبحت طرفاً

(جایگاه) او وسط آسیب‌ناپذیر بود، لذا بلاها وی را در محاصره گرفتند تا این که به صورت کناره درآمد (سپس بر او حمله بردند).

نظام وسط و امت وسط هم همین‌گونه می‌باشد: آسیب‌ناپذیر و مصون.

میانه‌روی، محور وحدت و یکپارچگی:

(و) وسط‌بودن، نمایانگر مرکز وحدت و نقطه به هم‌رسیدن است. در همان حال که تعداد کناری‌ها و اطراف مرتب افزایش می‌یابد، وسط همچنانکه یگانه و واحد باقی خواهد ماند، به گونه‌ای که تمامی طرف‌ها می‌توانند نزد وی به هم برسند. چرا که وسط نقطه تلاقی بوده و نقش کانونی و مرکزیت دارد. این امر نه تنها در جنبه‌های مادی، بلکه در امور فکری و معنوی نیز کاملاً واضح و روشن است. مرکز دایره که در وسط آن قرار دارد، نقطه تلاقی تمامی خطوطی است که از محیط دایره آغاز می‌شوند. به همین صورت اندیشه میانه هم، آن نقطه تعادل و توازن است که اندیشه‌های تندرو و افراطی می‌توانند در آنجا به توافق برسند. همچنین تندروی و زیاده‌اندیشی، ظهور چنددستگی و تضادفکری را حتمی و قطعی خواهد ساخت، حدت و شدت تفرق حاصل هم، با میزان شدت و ضعف تندروی مولد آن، ارتباط مستقیم دارد.

۶- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۰.

۷- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۰.

اما تنها راه هماهنگی فکری و مرکز و منبع آن میانه‌روی و اعتدال می‌باشد. به همین سبب شکاف‌ها و چنددستگی‌هایی که در اثر اندیشه‌های افراطی و تندرو در میان امت یکپارچه ایجاد می‌شوند، معمولاً در اندیشه‌های متعادل و میانه‌رو دیده نمی‌شوند.

مظاهر میانه‌روی در اسلام:

زمانی که میانه‌روی دارای این همه مزایا و برتری باشد، شگفت‌آور نیست که این امر در تمامی جوانب مختلف اسلام اعم از فکری، عملی، پرورشی و تشریحی جلوه‌گر شود. لذا است که اسلام چه در اعتقاد و بینش، چه در عبادت و پارسایی، چه در اخلاق و روش‌های رفتار اجتماعی و چه در قانونگذاری و نظام، دینی است معتدل و میانه‌رو.

میانه‌روی اسلام در اعتقاد:

(الف) اسلام اعتقادی است میانه و معتدل، میان هرهری مذهب‌اندریش که در اعتقاد و باورمندی اسراف می‌ورزند، هرچیزی را تصدیق می‌نمایند و بدون مطالبه دلیل ایمان می‌آورند و می‌پذیرند... و میان مادیگرایانی که متافیزیک و امور غیر حسی را به کلی انکار می‌کنند، نه به ندای فطرت اعتنایی می‌کنند، نه به ندای اندیشه و خرد و نه به نهیب معجزات.

درست است که اسلام به اعتقاد و ایمان فرا می‌خواند، اما ایمان و اعتقادی که دلیل یقین‌زا و برهان تردیدزا بر صحت آن اقامه گردیده است. و گرنه اسلام عقاید فاقد دلیل را رد می‌کند و از اوهام و خرافات قلمداد می‌نماید، و شعار اسلام دائماً این است:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱].

«بگو: دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید».

(ب) و اعتقادی است میانه و معتدل، بین ملحدین که هرگز به هیچ‌خدایی ایمان نمی‌آورند، ندای فطرت را در سینه‌هایشان زندانی می‌کنند، و فریاد خرد را در سرهایشان محصور می‌سازند... و بین کسانی که خدایان بسیاری برمی‌گزینند، حتی گوسفندان و گاوها را هم پرستش می‌کنند، و سنگ‌ها و بت‌ها را به مقام‌خدایی می‌رسانند؛ اما اسلام به ایمان به خدایی یگانه دعوت می‌کند که هیچ شریک و یآوری ندارد، نزاده و زائیده نشده است، و هیچ‌احدی هم‌تا و هم‌سان او نیست، و همه چیز و همه کس غیر از خود او مخلوقات هستند که مالک سود و زیانی نبوده، و بر مرگ و زندگی و رستخیز توانایی و اختیاری ندارند. بر همین اساس به خدایی گرفتن آن‌ها، شرک، ظلم و وارونه‌سازی و گمراهی آشکار می‌باشد:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ﴾

[الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراهتر از آن کسی است که به جای خدا افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم) ایشان را به فریاد بخواند) پاسخش نمی‌گویند و از درخواست‌شان اصلاً اطلاعی ندارند».

(ج) و عقیده‌ای است میانه‌رو و معتدل، میان کسانی که فقط هستی را وجود حقیقی قلمداد می‌کنند و غیر از آن را - که در قلمرو حس و دید چشم و لمس دست قرار نمی‌گیرند - خرافات و توهم می‌شمارند... و میان آن‌هایی که هستی را پنداری بی‌اساس و غیر حقیقی و سرابی محسوب می‌کنند واقع در بیابانی خشک که شخص تشنه‌ای آن را آب می‌پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می‌رود، اصلاً چیزی نمی‌یابد.

اسلام هستی را حقیقتی مسلم و تردیدناپذیر به حساب می‌آورد. اما از این حقیقت به حقیقتی ارزشمندتر و حساس‌تر گذر می‌کند که عبارت است از آن که این هستی را به وجود آورده، به آن سر و سامان بخشیده و امور آن را تدبیر نموده است، و چنین کسی فقط خداوند است و بس:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ ﴿۱۹۱﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۰ - ۱۹۱].

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت پیاپی شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی برای خردورزان وجود دارد. آن‌هایی که خداوند را ایستاده نشسته و بر پهلوهایشان افتاده، یاد می‌کنند و در باره آفرینش آسمان‌ها و زمین به تأمل و اندیشه دقیق می‌پردازند (و خلقت اسرارآمیز و حیرت‌زای آن‌ها ایشان را به شور می‌آورد و با زبان حال و قال می‌گویند): پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزّه و پاک هستی».

(د) و عقیده‌ای است میانه‌رو و معتدل، میان کسانی که انسان را به مقام خدایی می‌رسانند، ویژگی‌های خدائی و ربوبی را بر وی می‌افزایند، او را قانونگذار و فرمانروای خودش به شمار می‌آورند که هر کاری را بخواهد به انجام می‌رساند و هر حکمی را بخواهد صادر می‌نماید... و میان کسانی که وی را در چنگال جبر اقتصادی یا اجتماعی یا دینی قرار می‌دهند که در این صورت انسان همچون پر مرغی است در مسیر وزش باد، یا چون عروسکی که نخ‌های کنترلی آن جامعه، یا اقتصاد یا قضا و قدر می‌باشد.

انسان در نظر اسلام آفریده‌ای است دارای وظیفه و مأموریت، و در عین حال بنده خداوند که می‌تواند در پیرامون خود دگرگونی ایجاد کند، البته به مقدار تغییری که در وضعیت و شرایط خود ایجاد می‌کند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱].

«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانایی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری، از موجود به مطلوب،... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند»^(۸).

(هـ) و عقیده‌ای است میان‌ه‌رو و معتدل، میان کسانی که پیامبران را تا جایی تقدیس می‌کنند که آنان را به مقام خدایی یا فرزند خداوند بالا می‌برند... و بین کسانی که آنان را تکذیب کردند و به ایشان تهمت‌های ناروا زدند و تحت شکنجه و آزار گسترده قرارشان دادند.

انبیا هم همچون ما بشر بودند، غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، بسیاری از ایشان دارای همسر و فرزند بودند. همه تفاوتی که میان آنان و دیگران وجود دارد این است که خداوند با وحی، بر آنان منت نهاده، و با معجزات حمایت و تأییدشان کرده است:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [ابراهیم: ۱۱].

«پیامبران‌شان به آن‌ها گفتند: ما فقط انسان‌هایی همانند خودتان هستیم، اما خداوند بر هرکس از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد (و او را با لطف خود می‌نوازد و پیغمبرش می‌سازد) و ما توانایی آوردن دلیلی برای شما نداریم، مگر با اجازه خداوند و مؤمنان باید به خدا توکل کنند و بس».

(و) و عقیده‌ای است میان‌ه‌رو و معتدل، میان کسانی که به عقل به عنوان یگانه ابزار شناخت حقایق هستی ایمان می‌آورند... و کسانی که جز به وحی و الهام چیزی را نمی‌پذیرند، و نقشی چه مثبت و چه منفی برای عقل و اندیشه قایل نیستند.

اسلام عقل را می‌پذیرد، آن را به نگرش و ژرف‌اندیشی فرا می‌خواند و از ایستایی و رکود و تقلید نهی می‌کند و آن را مخاطب امر و نهی قرار می‌دهد، و در زمینه اثبات دو حقیقت تعیین‌کننده در هستی، یعنی وجود خداوند^(۹) و راستی ادعای پیامبری به آن تکیه می‌کند. در کنار این، اسلام به وحی نیز ایمان دارد و در

۸- این آیه روشن‌نگر و راهگشا نکات مهمی در بر دارد: (۱) تغییر ممکن است و هیچ وضع و شرایطی چه مطلوب و چه نامطلوب وجود ندارد که تن به تغییر ندهد. (۲) تغییر و دگرگونی یک شبهه و بدون زمینه‌های زمینی از آسمان نمی‌آید و خارجی نیست. (۳) تغییر از داخل نشأت می‌گیرد و نقطه شروع تغییر خود انسان و از درون وی می‌باشد، کاملاً برعکس مارکسیسم که نقطه تغییر را خارجی و عوامل بیرونی و از جمله اقتصاد می‌شمارد. (۴) تغییر باید گسترده، همگانی و کلی باشد نه محدود و جزئی. و... * آیا بازهم می‌توانیم به جای تأویل خود به تأویل نصوص بپردازیم و به جای بازیگری به تماشا بنشینیم؟ [مترجم].

۹- این حقیقت نخستین و سرنوشت‌ساز از راه وحی به پیامبر اثبات نشده است، چرا که وحی و پیام‌آوری، نتیجه اثبات شدن و پذیرش فرستنده وحی و روانه‌کننده پیام‌آور می‌باشد که خداست. بلکه این حقیقت با ضرورت عقل و فطرت، با هردوی این‌ها اثبات شده است.

لغزشگاه‌ها و پرتگاه‌هایی همچون امور متافیزیکی و غیبی که اندیشه‌ها در آن سر در گم شده و دچار اختلاف می‌گردند، و نیز در زمینه راه‌های بندگی که خطر ظفرمندی هوا و هوس و هزیمت عقل در آن‌ها حتمی است، وحی خداوندی را به عنوان عصاکش اندیشه بشری و تکمیل‌کننده آن می‌پذیرد و سکان «خرد بانی»^{۱۰} را با اطمینان خاطر به آن می‌سپارد.

میان‌روی اسلام در عبادات و شعایر:

دین اسلام، دینی است میان‌رو در زمینه عبادات و شعایر خود، میان ادیان و اندیشه‌هایی که جنبه «ربانی» - جنبه عبادت، پارسایی و خداگرایی - را از فلسفه و تکالیف‌شان زدودند، مانند اندیشه بودائی که تکالیفش محدود به جنبه اخلاقی انسان می‌باشد... و میان ادیان و روش‌هایی که پرداختن به عبادت و دنیاگرایی و ترک فعالیت تولیدی را از پیروان‌شان می‌خواهند، مانند: رهبانیت مسیحی.

اسلام مسلمانان را به انجام شعایری محدود در روز مانند نماز، یا در سال مانند روزه، یا در تمام عمر یک بار مانند حج مکلف می‌سازد، تا همواره مرتبط با خداوند باقی بمانند و پیوسته مورد رضایت و پسند او باشند، سپس آنان را برای کسب و کار و تلاش تولیدی مرخص می‌کند تا به عنوان افرادی تلاشگر و تولیدکننده به فعالیت در گوشه و کنار زمین بپردازند و از نعمت‌های خدادادی استفاده کنند.

شاید روشن‌ترین دلیلی که بتوان در اینجا ذکر نمود، آیاتی باشند که به نماز جمعه دستور می‌دهند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾﴾ [الجمعة: ۹ - ۱۰].

«ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این کارتان برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید. آنگاه که مراسم نماز پایان پذیرفت، در زمین پراکنده گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید تا این که رستگار شوید.»

این است روش برخورد مسلمان با دین و زندگی حتی در روز جمعه: خرید و فروش و فعالیت دینی و پیش از نماز، سپس شتافتن به سوی ذکر خداوند و به سوی نماز و ترک سوداگری و معامله و سرگرمی‌های مشابه دنیوی. سپس پراکنده شدن در زمین و جستجوی دوباره رزق و روزی پس از پایان یافتن نماز، بدون غفلت از بسیار به یاد آوردن خداوند در همه حال، چه این کار اساس رستگاری و سربلندی است.

میان‌روی اسلام در اخلاق:

اسلام میانه‌رو و معتدل است میان آرمانگرایان و ایده‌آلیست‌های افراطی که انسان را فرشته یا فرشته‌آسا می‌پندارند، و بر همین اساس ارزش‌ها و روش‌های فراتر از توان وی، برایش طرح‌ریزی می‌کنند، و میان واقع‌گرایان افراطی که او را حیوان یا شبه‌حیوان قلمداد می‌کنند، و بر همین اساس رفتاری فروتر از شخصیت و ارزش وی برایش روا می‌دارند. دسته اول با حسن ظن به فطرت انسانی آن را خیر و نیکی محض به شمار آوردند و اینان با بدگمانی به آن طبیعت بشر را شر و پلیدی خالص شمردند. در حالی که نظر اسلام در میان این دو گروه، نظری است میانه‌رو و معتدل.

انسان در نظر اسلام موجودی است مرکب، دارای عقل، شهوت، غریزه حیوانی و روحانیت فرشتگان که راه خیر و راه شر برای وی روشن و معلوم شده است. و از نظر ساختاری و فطری برای پویش هر دو راه مهیا شده است، هم می‌تواند راه شکر و سعادت را در پیش گیرد و هم راه کفر و شقاوت، در وی به اندازه استعداد پارسایی، استعداد ناپارسایی هم وجود دارد. مأموریت و وظیفه او مبارزه با نفس و پرورش آن است تا این که تزکیه و پاک و پاکیزه گردد:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿١٠﴾﴾ [الشمس: ۷ - ۱۰].

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است. سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و راه و چاه و حسن و قبیح را توسط عقل و وحی به او نشان داده است) کسی رستگار می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناکام و نومید می‌گردد که نفس خویشتن را (در میان کفر و شرک و معصیت پنهان بدارد و به معاصی) بیالاید».

(ب) همچنین اسلام در نگاهش به حقیقت انسان، دینی است معتدل و میانه‌رو، بین اندیشه‌ها و روش‌هایی که حقیقت او را روحی آسمانی می‌پندارند که در میان جسمی خاکی زندانی شده و تخته بند تن می‌باشند، و این روح، جز از راه شکنجه این جسد و محروم ساختن آن، صفا و تعالی نخواهد یافت. مانند براهمایی و غیره. و میان روش‌های مادیگرا که انسان را جسدی محض و ارگانیزی صرفاً مادی به حساب می‌آورند که روحی آسمانی در آن ساکن نیست و پیوندی با هیچ نغمه‌ای آسمانی ندارد.

اما انسان در دیدگاه اسلام، ارگانیزی است روحی و مادی، همانگونه که داستان خلقت نخستین انسان، یعنی آدم علیه السلام به این مطلب اشاره دارد. او را خداوند از خاک یا گل یا گل خشکیده سفال‌گونه (صلصال) آفرید که همگی بیانگر اصلیت مادی بدن انسان می‌باشند، پس از آن خداوند عنصری دیگر در این پیکره مادی به ودیعت نهاد که سر برتری انسان و سرچشمه ارزشمندی و کرامت وی همین عنصر می‌باشد و در این باره به فرشتگان فرمود:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الحجر: ۲۹].

«پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، (برای بزرگداشت و درودش) در برابر او به سجده افتید».

و مادام که انسان ترکیبی است از روح و جسم، پس هم روح و هم جسم بر او حقوقی مشخص دارند. (ج) همچنین اسلام در رویکرد خود به زندگی، میانه‌رو و معتدل است میان کسانی که آخرت را انکار کرده، و این زندگی چندروزه را اول و آخر و خلاصه همه چیز می‌دانند:

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا حُنَّ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۹].

«گفتند: زندگی، همین زندگی دنیوی ماست و ما برانگیخته نخواهیم شد (و قیامت و بهشتی در میان نیست!)».

و با همین دیدگاه در شهوات فرو می‌روند، و خود را بنده مادیات و مادیت را خدای خود قرار می‌دهند، و غیر از منافع فردی دنیوی زودگذر، هدفی برای خود نمی‌شناهند تا برای رسیدن به آن به تلاش و تکاپو بپردازند. و این است شیوه مادیون در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها. و میان کسانی که این زندگی را به کلی رد می‌کنند، ارزش آن را در وجودشان ملغی اعلام می‌کنند، و آن را شری به حساب می‌آورند که پیکار با آن و فرار از آن ضرورت دارد، در نتیجه پاکی‌ها و زینت‌های آن را بر خود حرام می‌سازند و کناره‌گیری از اهل این زندگی، و دست‌کشیدن از آبادساختن جهان و تولیدات دنیوی را بر خود فرض و لازم می‌شمارند.

اسلام برای هر دو زندگی ارزش قایل است، و هر دو سعادت را باهم گرد می‌آورد، دنیا را مزرعه آخرت می‌داند، تلاش در آبادسازی این سرای سپنج^{۱۱} را عبادت خداوند و ادای مأموریت انسان به حساب می‌آورد. و متدینان افراطی و زیاده‌اندیش را از حرام‌ساختن زینت‌ها و پاکی‌ها نهی می‌کند، همچنانکه دیگران را از غوطه‌ور شدن در رفاه‌طلبی و فرورفتن در شهوات منع می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۲].

«بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان می‌چرند و می‌خورند، و آتش دوزخ جایگاه ایشان است».
در همان حال می‌فرماید:

﴿يَسْبِيءُ آدَمَ خُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [البقره: ۱۸].

زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۱ - ۳۲].

«ای آدمیزادگان! در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را آراسته کنید و بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی نکنید که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و نیز روزی‌های پاکیزه و بهداشتی را تحریم کرده است؟!».

۱۱- سپنج: مهمان، عاریت، کنایه از دنیا. آرامگاه عاریتی. خانه‌ی عاریه، منزل عاریتی. چون دنیا را بقایی نیست و حکم مهمانخانه‌ی عاریتی دارد آن را نیز بطریق استعاره سرای سپنجی خوانند. [مصحح به نقل از لغت‌نامه دهخدا]

و قرآن یادآوری می‌کند که خوشبختی و زندگی پاک در دنیا، از جمله پاداش خداوند برای بندگان مؤمنش می‌باشد. و می‌فرماید:

﴿فَفَاتَنَّهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ ۗ وَاللَّهُ تُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۸].

«پس خداوند پاداش این جهان را به آنان داد، و پاداش نیکوی آخرت را (برایشان تضمین نمود) و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و این دعای جامع و پرمحتوا را به مسلمانان می‌آموزد تا کسب خوشبختی هر دو جهان را به عنوان دو آرمان مطلوب، همواره مد نظر داشته باشند:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش محفوظ نگاهدار».

توازن میان روحگرایی و مادیگری:

شگفت آور نیست این که می‌بینیم برجسته‌ترین نماد میانه‌روی یا توازن در پیام اسلام، عبارت است از: توازن میان روحگرایی و مادیگری - یا به سخن دیگر - میان دین و دنیا.

(الف) در تاریخ گروه‌ها و افرادی یافته می‌شوند که تمام دغدغه خاطرشان، اشباع جنبه مادی در انسان، و رونق‌بخشیدن به جنبه مادی زندگی می‌باشد، بدون این که به دیگر جوانب کمترین اهمیتی بورزند:

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: ۲۹].

«گفتند: زندگی همین زندگی دنیوی ماست و ما برانگیخته نخواهیم شد».

این گرایش افراط‌آمیز به مادیگری و به ارزش دنیا، باعث تن‌آسایی و تجاوزگری، کشمکش و جنگ‌افروزی به خاطر امکانات دنیوی، غرور و تکبر به هنگام فراخی نعمت، و نومیدی و دلسردی به هنگام سختی و تنگنا خواهد شد^{۱۲)}.

۱۲- خواجه عبدالله انصاری در این مورد می‌گوید: تا احسان بود حکایت کنند، و چون نقصان رسد شکایت. نکته جالب توجه این است که دنیا در دو وقت انسان را از خدا و در نتیجه از خود دور می‌سازد: وقتی که دنیا به انسان روی آورد و وقتی که دنیا بدو پشت کند! در حالت اول آسودگی، مطلق‌اندیشی و احساس بی‌نیازی و خود را همه‌کاره‌پنداشتند و غوطه‌ور شدن در خوشی‌ها و فساد، خدا را از دل‌ها، بیرون برده، به جای آن بی‌تفاوتی، غفلت، نفرت از دیگران و در نتیجه تجاوزگری و حدود شکنی و گناه و ستمگری به بار می‌آورد. و در حالت دوم، گرفتاری در مسایل دنیا و مصایب زندگی از یک طرف، و حالت طلبکاری یا شکایت از خدا و ایمان و بی‌نتیجه دیدن دعا و دینداری از طرف دیگر، ایجاد لجاج و انصراف و اعراض می‌نماید. به قول سعدی:

این مسأله را می‌توان در شرح ماجرای نابودی افراد و ملت‌های دنیا پرست و بی‌اعتنا به دین و آخرت و روح که خداوند در قرآن برایمان بیان فرموده است، به وضوح مشاهده کرد.

این همان باغدار بزرگ است که به دوستش فخر می‌فروشد، به دارایی‌اش می‌نازد، به باغش افتخار می‌کند و می‌گوید: وَكَارَبَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿۳۶﴾ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿۳۷﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً ﴿۳۸﴾ (الکهف: ۳۴ - ۳۶) «آن شخص محصولات فراوانی داشت؛ در حالی که با دوستش گفتگو می‌کرد، چنین گفت: من ثروت بیشتری از تو دارم و نفرا تم، نیرومندترند.

در حالی که بر خود ستم کرده، وارد باغش شد و گفت: به گمانم این باغ هرگز نابود نخواهد شد. و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود».

در نتیجه خداوند از آسمان صاعقه و بلایی بر باغش فرو فرستاد. به همین سبب به زمینی لخت و هموار تبدیل شد و چشمه و آب آن در اعماق زمین فرو رفت و خشک گردید. و این هم قارون است: همانکه خداوند آنقدر به وی گنج و ثروت بخشیده بود که حمل کلیدهای آن بر گروهی زورمند، سنگینی می‌کرد. اما وی بر قوم خود سرکشی و فخرفروشی کرد، و به غرور و ناز ثروت گرفتار شد. برتری‌یافتنش در دارایی و ثروت را به خود نسبت می‌داد و ادعا می‌کرد:

﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].

«این ثروت تنها به خاطر دانش و علمی که دارم به من داده شده است».

در نتیجه خداوند وی و کاخش را در قعر زمین فرو برد.

و این هم فرعون که می‌گفت:

﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الزخرف: ۵۱].

«مگر فرمانروایی مصر و این جویباران که از فرودست (کاخ) من روان است، از آن من نیست؟ مگر شما

نمی‌بینید؟!»^{۱۳}

اگر دنیا نباشد دردمندیم و گر باشد به مهرش پای بندیم
بلایی زین هان آشوب تر نیست که رنج خاطر است ار هست و ار نیست

(مترجم)

۱۳- در حقیقت بلایی ویرانگرتر و مرگبارتر از تفکر قارونی و فرعون‌ی وجود ندارد، یعنی این که انسان برتری خود را ناشی از لیاقت و زیرکی خود بداند و در نتیجه این ارزیابی غیر واقع بینانه از خود به مطلق‌اندیشی و احساس بی‌نیاز از خدا و خلق خدا گرفتار گردد. در چنین حالتی انسان از یک طرف ضعف‌ها و کمبودهای خود را نمی‌بیند و دچار از خودبیگانگی می‌شود و از طرف دیگر نقش مثبت و کارآمدی دیگران را هم نمی‌بیند و در نتیجه از خلق و خدا بیگانه می‌گردد. همین خودبزرگ‌بینی و حقیر و بی‌خاصیت دیدن دیگران و غفلت از اصل نیازمندی، محبت خدا و شفقت بر خلق را که عامل اساسی در احترام

و دیگر ملت‌ها و افرادی که در زندگی دنیا به عیش و نوش و تن‌پروری پرداختند، و همین تن‌آسائی و خوشگذرانی و خودمحموری و بی‌قیدی آنان را به نابودی کشاند، و فرمان عذاب و مجازات پروردگار در باره آن‌ها قطعی شد و از یاری و پشتیبانی خداوند بی‌نصیب ماندند:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ تَجْرُونَ ﴿٦٤﴾ لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تَنْصُرُونَ ﴿٦٥﴾ قَدْ كَانَتْ ءَايَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰٓ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ ﴿٦٦﴾﴾ [المؤمنون: ٦٤ - ٦٦].

«هنگامی که سران خوشگذران ایشان را گرفتار عذاب می‌کنیم، ناگهان فریاد می‌کشند و لابه سر می‌دهند. امروز فریاد و واویلا سر ندهید و تضرع و لابه نکنید، شما از سوی ما یاری و کمک نمی‌شوید. آیات من پیشتر بر شما خوانده می‌شد و شما روی برمی‌گردانید (و از پذیرش احکام و دستور آن‌ها سرباز می‌زدید)».

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ ﴿١١﴾ فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّهَا آتَتْهُمْ إِذَا هُمْ مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾ لَا تَرْكُضُوا وَأَرْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُونَ ﴿١٣﴾﴾ [الأنبياء: ١١ - ١٣].

«بسیار بوده است که (اهالی) آبادی‌های ستمگری را (به سبب کفرشان) نابود کرده‌ایم و پس از ایشان، گروه‌های دیگری را روی کار آورده‌ایم. آنان هنگامی که عذاب ما را احساس کرده‌اند، ناگهان پای به فرار گذاشته‌اند. (اما به عنوان استهزا بدیشان گفته شده است:) نگریزید و بازگردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتی که در آن به سر می‌بردید و به سوی کاخ‌ها و قصرهای پرزرق و برق‌تان! شاید (خدمتگزاران و اطرافیان‌تان به شما نیاز داشته باشند و) از شما (کمکی و چیزی) خواسته شود (و به رأی و نظرتان محتاج باشند)».

(ب) در برابر این گرایش و طرفداران آن، افراد و گروه‌هایی یافته می‌شوند که با چشم حقارت و دشمنی به دنیا می‌نگرند، در نتیجه خود را از نعمت و زینت دنیا محروم می‌سازند، نیروها و توانمندی‌های خود را

به حقوق دیگران می‌باشند، از اندیشه و قلب قارونی و فرعونی می‌زداید، و جای آن‌ها را نفرت و ویرانگری و تجاوز به حقوق دیگران اشغال می‌کنند و این است راز طغیان و سرکشی و دیگرآزاری انسان‌ها که قرآن در همان آیات نخستین خود در دو آیه کوتاه اما عمیق و راهگشا به آن اشاره می‌کند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِٖ لَكَنَافٍ ﴿٦٦﴾ ۱۷﴾ [العلق: ٦ - ٧] «حقیقتاً انسان چون خود را بی‌نیاز احساس کند، به طور قطع اقدام به تجاوزگری و حدودشکنی خواهد کرد». جلال‌الدین رومی، در این زمینه در مثنوی معنوی چنین می‌فرماید:

هر که نقص خویش را دید و شناخت	اندر استکمال خود، ده اسبه تاخت
زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال	کاو گمانی می‌برد خود را کمال
علتی بدتر ز پندار کمال	نیست اندر جان تو، ای ذو دلالت
از دل و از دیده‌ات بس خون رود	تا ز تو این معجبی، بیرون رود

(مترجم)

در زمینه آبادسازی دنیا و توسعه و ترقی زندگی و کشف آنچه خداوند در دنیا به ودیعت نهاده است، معطل می‌گذرانند. نمونه این گرایش و این نحوه تفکر، اندیشه برهمنی هند و مانوی فارس می‌باشند و نیز در نظام رهبانیت که مسیحیان آن را اختراع کردند و از طریق آن گروه‌های فراوانی را از زندگی، استفاده از امکانات و نعمت‌های آن و تلاش تولیدی در دنیا بازداشتند، به صورت آشکار دیده می‌شود.

در میان اینان فهم رایج از دین و دینداری راستین اینگونه شد که پذیرش دین عبارتست از خداحافظی و قهر با جهان پیرامون، و اشتغال دائم به مراسم عبادی. و دیندار حقیقی فقط کسی است که عاطل و باطل بوده و به کار و زندگی نمی‌چسبند، در محرومیت زندگی می‌کند و بهره‌ای از عمر نمی‌برد، با جامعه قطع رابطه می‌کند و هم سری اختیار نمی‌کند، مدام در حال انجام مراسم عبادی بوده و از آن دست نمی‌کشد و خسته نمی‌گردد، شب‌ها را بیدار و روزها را روزه‌دار است، دستش در دنیا تهی، بهره‌اش از زندگی نان جو، لباس ژنده و وصله‌دار و خانه‌اش بیابان‌ها و دشت‌هاست! [و بالاخره تقوایش تقوای پرهیز است نه تقوای ستیز!].

(ج) در میان این دو گرایش اسلام پای به میدان نهاد، ندای توازن و تعادل سر داد و به اصلاح اندیشه و برداشت مردم از حقیقت انسان و حقیقت زندگی پرداخت.

مطابق آموزه‌های اسلامی، انسان آفریده‌ای است دارای طبیعتی دوگانه، ساختار وجودیش مرکب از مثنی خاک زمین و نفخه‌ای از روح خدا؛ عنصر زمینی وجودش، در پیکر وی که هوای بهره‌گیری از امکانات و زیبایی‌های زندگی را در سر می‌پروراند، تبلور و تجسم می‌یابد، و عنصر آسمانی او، در روح که برای یافتن راه، چشم بر ارمغان‌های آسمان می‌دوزد، نمودار می‌گردد.

این طبیعت دوگانه را قرآن کریم در بیان آفرینش نخستین انسان یعنی: آدم ابوالبشر مورد اشاره قرار داده است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ طِیْنٍ ﴿۷۱﴾ فَاِذَا سَوَّیْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَفَعُوْا لَهٗۤ سَجْدًا ﴿۷۲﴾﴾ [ص: ۷۱ - ۷۲].

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم، هنگامی که او را سر و سامان بخشیدم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده بپزید.»

همچنین به همان طبیعت در آفرینش فرزندان آدم اشاره می‌نماید آنجا که می‌فرماید:

﴿وَبَدَاۗءُ خَلْقِ الْاِنْسٰنِ مِنْ طِیْنٍ ﴿۷۷﴾ ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُۥ مِنْ سُلٰلَةٍ مِّنْ مَّآءٍ مَّهِیْنٍ ﴿۷۸﴾ ثُمَّ سَوَّیْنٰهُ وَنَفَخْنَا فِیْهِ مِنْ رُّوْحِنَا ﴿۷۹﴾ وَجَعَلْ لَّكُمْ السَّمْعَ وَالْاَبْصٰرَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِیْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ ﴿۸۰﴾﴾ [السجدة: ۷ - ۹].

«و آفرینش انسان را از گل آغاز نمود. سپس نسل او را از آب ناچیزی آفرید. آنگاه اندام‌های وی را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید، و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها آفرید (تا بشنوید، و بنگرید و بفهمید، اما) شما کمتر شکر (نعمت‌های او) را به جای می‌آورید.»

آفرینش انسان در چنین ساختاری و با چنین طبیعتی، ناشی از حکمت و دوراندیشی خداوند می‌باشد، چرا که این طبیعت با مأموریتی که انسان مکلف به اجرای آن است، یعنی با نمایندگی خداوند در زمین، کاملاً هماهنگ و سازگار می‌باشد.

انسان - با جنبه‌های خاکی و مادیش - می‌تواند در راستای دستیابی به منفعت و اجرای مأموریت خود، در زمین به تلاش و فعالیت بپردازد، آن را آباد کند و بیاراید، گنجینه‌ها و نعمت‌هایی را که خداوند در آن به امانت گذاشته است، کشف نماید و نیروها و انرژی‌ها گوناگون موجود در آن را به خدمت گیرد. پس وجود بخش مادی در ترکیب ساختمانی انسان، شر و لعنت و پلیدی نیست، و چنانچه انسان همچون فرشتگان روح خالص می‌بود، انگیزه‌های مثبت: استفاده از ماده، فعالیت تجاری و تولیدی، کشف نهانی‌ها و کوشش برای آبادسازی زمین در وی یافت نمی‌شد.

همچنین او - با عنصر روحی و آسمانیش - توانایی و آمادگی دارد که تا افق‌های برتر اوج بگیرد و تا جهانی بالاتر و حیاتی پایدارتر و بهتر پرواز کند. بدین ترتیب ماده را بدون این که در خدمت آن قرار گیرد به خدمت خود می‌گیرد، و تمامی منابع و امکانات روی زمین را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، بدون این که خود به وسیله آن‌ها مورد بهره‌کشی واقع شده و به بندگی و غلامی آن‌ها کشانیده شود. زمین و همه امکانات روی آن برای او آفریده شده‌اند، اما خود وی برای «الله» برای فرمانبری و عبادت او، شناختن، او و برای برقراری ارتباط صمیمانه و نیکو با آن ذات صمیمی و با عنایت آفریده شده است.

در رویکرد قرآنی، زندگی... نه زندانی است که انسان به عنوان مجازات به آن محکوم شده است و نه گرانباری است کمرشکن که حمل آن اجباری است، بلکه نعمتی است که باید به پاس آن، شکر و سپاس به عمل آید، و مأموریت و رسالتی است که باید به انجام رسانده شود، و کشتزاری است برای زندگی آینده و حیاتی ارزشمندتر و جاودانه‌تر و حساس‌تر که نباید سهل‌انگارانه وانهاد و ناچیز تلقی شود.

قرآن‌کریم در کنار تشویق به کسب آمادگی برای سرای آخرت و برگرفتن توشه برای روز حساب - که عبارت است از: ایمان و عبادت و ارتباط نیک و صمیمانه با خداوند، و دوام یاد وی که آرامبخش دل‌هاست - مسلمانان را به انجام فعالیت برای زندگی، جستجوی رزق و روزی در گوشه و کنار زمین، و استفاده از پاکی‌ها فرا می‌خواند، و می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبٰتِ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوْا ۗ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ ﴿۸۷﴾ وَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا ۗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْۤ اَنْتُمْ بِهٖۤ مُّؤْمِنُوْنَ ﴿۸۸﴾﴾ [المائدة: ۸۷ - ۸۸].

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، بر خود حرام مکنید و (از حلال به حرام) تجاوز و حدود شکنی ننمایید، زیرا که خداوند متجاوزان حدود شکن را دوست نمی‌دارد. و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است بخورید، و از (مخالفت با دستورات) خداوندی بپرهیزید که شما بدان ایمان دارید.»

و باز می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ [الملك: ۱۵].

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن بگردید و از روزی خداوند بخورید. و (بدانید) بازگشت و اجتماع همه به سوی اوست». و باز می فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰].

«آنگاه که نماز پایان یافت، در زمین پراکنده گردید و به دنبال جستجوی رزق و روزی خداوند بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید». و در جایی دیگر می فرماید:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۗ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۗ وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۗ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [القصص: ۷۷].

«به و سیله آنچه خداوند به تو داده است. سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فراچنگ آور) و بهره خود را از دنیا فراموش مکن (و بدان که تو هم حق زندگی داری و باید از امکانات و لذت های حلال استفاده کنی و به خویشتن برسی)، و همانگونه که خدا به تو (بخشیده است و در حق تو) نیکی کرده است، تو نیز (به دیگران ببخش و بدیشان) نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خداوند تباهاکاران را دوست نمی دارد».

پیام آور اسلام ﷺ از خوراکی های حلال و پاک این جهان می خورد و آن ها را بر خود حرام نمی ساخت، اما در عین حال آن ها را دغدغه اصلی و مشغولیت فکری اش قرار نداد و از جمله درخواست هایش از خداوند این بود که «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا، وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا»^{۱۴} «پروردگارا! دنیا را بزرگترین دغدغه و نگرانی خاطر ما، و منت های آگاهی و اطلاع ما قرار مده».

آری، هم و غم ایشان دنیا نبود، بلکه هم حق دنیا را می پرداخت و هم حق آخرت را، آن هم با معیار و میزانی دقیق، و از جمله دعاهایشان این بود که «پروردگارا! دینداریم را که محافظ کارها و سرنوشت من است برایم اصلاح فرما، و دنیام را که محل زندگی من است، برایم اصلاح فرما، و آخرتم را که واپسین منزلگاه من است، برایم اصلاح گردان، زنده بودم را فزونی بخش نیکی ها، و مرگم را عامل نجات از بدی ها و پلیدی ها قرار بده»^{۱۴}.

۱۴- این حدیث را ترمذی از ابن عمر روایت نموده و نووی آن را پذیرفته و حسن دانسته است. نسایی هم آن را نقل کرده و حاکم آن را به شرط بخاری صحیح دانسته است.

۱۵- مسلم راوی این حدیث است.

این دعای نبوی مأثور، موضوع مسلمان را در باره دین، دنیا و آخرت روشن می‌سازد، وی خواستار همه این‌هاست، و از خداوند می‌خواهد که همه این‌ها را برایش سر و سامان بخشد و اصلاح نماید: چه دین، چه دنیا و چه آخرت. چرا که از هیچکدام شان بی‌نیاز نیست: دین محافظ کارها و سرنوشت او و ستون فقرات زندگی او است، دنیا مکان زندگی و سرمایه‌اش تا هنگام مرگ، و آخرت واپسین منزلگاه و مقصد حرکتش می‌باشد. و موضع او مصداق همان دعای قرآنی کوتاهی است که پیامبر ﷺ بسیار با آن دعا می‌کرد:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما (و سرای آجل و عاجل ما را خوش و خرم گردان) و ما را از عذاب آتش محفوظ نگاهدار».

ایشان ﷺ همیشه در زمینه توازن‌بخشی عادلانه میان دین و دنیا، حق پروردگار و بهره خود انسان، سهم جسم و سهم روح، اصحابش را توجیه و راهنمایی می‌نمود و بر این کار تأکید می‌ورزید، و هرگاه می‌دید برخی از آنان در یک زمینه زیاده‌روی و زیاده‌اندیشی می‌کنند، با آن فرزاندگی ویژه آن‌ها را «تراز» و اصلاح می‌نمود و دوباره به راه راست بازمی‌گرداند.

یکبار که اطلاع یافت: برخی یارانش با افراط در عبادت و روزه و شب‌زنده‌داری، نسبت به حقوق بدن، خانواده و جامعه کوتاهی می‌ورزند، چنین فرمود: «به یقین بدنت، همسرت، بازدیدکنندگان و مهمانانت هرکدام بر تو حقی دارند، پس حق هر صاحب حقی را ادا کن»^{۱۶}!

و به گروهی که یکی از آنان بر روزه‌داری مداوم و پرهیز از افطار، دیگری بر شب‌زنده‌داری و خودداری از خواب، و سومی بر دوری از زنان و پرهیز از ازدواج تصمیم گرفته بودند، فرمود: «اما من قطعاً خداترس‌ترین و باتقواترین شما هستم، و در عین حال هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، هم شب‌زنده‌داری می‌کنم و هم می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌نمایم، و هرکس از سنت من روی بگرداند، از (پیروان) من نیست»^{۱۷}!

هنگامی که ابو عبیده رضی الله عنه با مقداری سرمایه از بحرین بازگشت و عده‌ای از اصحاب که از آمدن وی خبر یافته بودند، به منظور برخورداری از اندکی از آن مال دوان‌دوان می‌شتافتند، و علاقه شدید و حرص آنان نسبت به این دنیای زودگذر و بی‌ارزش نمود یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرصت را غنیمت شمرد تا در مورد فتنه دنیا، و فریب‌بودن آن و نیز در مورد خطر دنیاطلبی و حرص بر زرق و برق آن به یارانش هشدار دهد، لذا در میان شان برخاست و چنین فرمود: «شادمان و امیدوار باشید، به خدا سوگند در باره شما از فقر نمی‌ترسم، بلکه از این می‌ترسم که دنیا بر شما مسلط گردد، آن چنانکه بر گذشتگان تان مسلط گردید، و نیز از این که

۱۶- بخاری آن‌ها را روایت کرده است.

۱۷- بخاری آن‌ها را روایت کرده است.

شما همچون آنان در دست‌یابی به زخارف دنیا، مسابقه بدهید و در نتیجه دنیا شما را هم مثل آنان نابود گرداند»^{۱۸}.

بدینگونه اصحاب آموختند که میان خواسته‌های دنیا و آخرت‌شان توازن و هماهنگی برقرار نمایند، و آموختند که همانند جدی‌ترین دنیاطلبان برای دنیای‌شان بکوشند، و برای آخرت‌شان هم، همپای کوشاترین آخرت‌گرایان به تلاش بپردازند. سردار ظفرمند عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: «برای دنیایت چنان بکوش که گویی همیشه زنده می‌مانی، و برای آخرت چنان بکوش که گویی همین فردا خواهی مرد».

یاران پیامبر، هیچگاه میان فعالیت دینی و دنیوی احساس تعارض و دوگانگی نمی‌کردند، بلکه هر دو را هماهنگ، موازی و یکسان قلمداد می‌کردند. انجام شعایر و تکالیف دینی، توشه‌ای پربار و شخصیتی پرانرژی و نیرومند به آنان می‌بخشید که بدان وسیله تلاش و رقابت دنیوی خود را پی می‌گرفتند و از سوی دیگر فعالیت‌های دنیوی‌شان در زمینه انجام امور دینی و عبادی پشتیبان و یاریگر آنان بود... و ایمان آنان را افزونتر و فربه‌تر می‌ساخت^{۱۹}. در اندیشه و باور آنان عبادت و حضور در مساجد، دنیاگریزی و حیات ستیزی نبود، همچنانکه کار در کشتزارها و فروشگاه‌ها و اشتغال به فنون دنیوی هم در نظر آنان دین‌گریزی و قیامت‌ستیزی نبود، نه تنها چنین نبود بلکه چنین کارهایی را هم به شرط اخلاص در نیت و پایبندی به حدود خداوند عبادت محسوب می‌کردند.

میان‌روی اسلام در زمینه قانونگذاری:

اسلام در میدان قانونگذاری و سیستم قانونی و اجتماعیش هم میان‌رو است. در تحلیل و تحریم، دین اسلام دینی است میان‌رو و معتدل، میان آیین یهودیت که در تحریم اسراف و رزیده و لذا موارد ممنوع در شریعت آن فزونی و گستردگی یافته‌اند. برخی را اسرائیل (یعقوب) بر خود تحریم نمود، و برخی را خداوند در مقابل سرکشی و حدود‌شکنی یهودیان به عنوان مجازات بر آنان حرام ساخت، چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿فِظَلَمِ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيْبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّوَأ وَقَدْ هُمُوهَا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ﴾ [النساء: ۱۶۰-۱۶۱].

«به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب این که بسی از راه خدا (مردمان را) بازداشتند (و به کارشکنی و مانع‌تراشی گسترده پرداختند)، و نیز به خاطر دریافت ربا، در حالی که (پیشتر بر زبان

۱۸- راوی آن بخاری است.

۱۹- درست برعکس و وضعیت بیشتر ما مسلمانان امروزی که کمتر اتفاق می‌افتد که سود دنیوی ما به زبان دین و ایمانمان تمام نشود. (مترجم)

پیغمبران) از آن نهی شده بودند، و به سبب خوردن مال مردم به ناحق، (قسمتی از) چیزهای پاکیزه را که برایشان حلال بود، بر آنها حرام کردیم».

و میان آیین مسیحیت که در زمینه آزادگذاشتن افراد و حلال نمودن کارها، راه اسراف رفته و مبالغه نموده است، و علیرغم این که انجیل بیان می‌دارد که آمدن عیسی علیه السلام به منظور تکمیل تورات بوده، نه برای نقض قوانین و مقررات مندرج در آن، اما چیزهایی را که به صراحت در تورات تحریم شده‌اند، حلال و مجاز ساخت. علاوه بر این روحانیون مسیحی اعلام داشتند که برای پاکان هر چیزی پاک و حلال است!

اسلام هم مسلماً چیزهایی را حرام و چیزهایی را حلال ساخته است، اما تعیین حلال و حرام را حق انسان قرار نداده است، بلکه آن را فقط به خداوند یگانه واگذار نموده است و بس. همچنین اسلام فقط چیزهای پلید و ناپاک و زیان‌آور را حرام ساخته و نیز فقط چیزهای پاکیزه و سودمند را حلال ساخته است. بر همین اساس است که از جمله ویژگی‌ها و صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نزد اهل کتاب این بود که وی:

﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَحُلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَمُحْرَمٌ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد، و بند و زنجیر را از (دست و پا و گردن) ایشان باز می‌کند (و از غل استعمار و بهره‌کشی نجات‌شان می‌دهد)».

شریعت اسلام همچنانکه در تمام امور خود میانه‌رو می‌باشد، در زمینه امور خانواده هم معتدل و میانه‌رو است. میانه‌رو میان کسانی که چند همسری را بدون هرگونه قید و به صورت نامحدود، مقرر ساخته‌اند، و میان آن‌هایی که حتی در صورت اقتضای مصلحت و وجوب ناشی از اضطرار و ضرورت آن را ممنوع و ناروا می‌دانند.

اسلام چنین ازدواجی را مجاز شمرده است، اما به شرط این که فرد توانایی تحمل هزینه مالی به مقدار کافی را داشته باشد و مطمئن باشد که می‌تواند میان زنانش به عدالت رفتار نماید، و گرنه در صورتی که فرد در عدالت خود به هر علتی تردید داشته باشد و از این بترسد که نتواند عادلانه همسراری کند، اکتفا به یک همسر بر او واجب است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ [النساء: ۳].

«اگر می‌ترسید که نتوانید میان زنان دادگری را مراعات دارید، به یک زن اکتفا کنید».

و در زمینه طلاق و جدایی هم میانه‌رو است، میان آن‌هایی که طلاق را تحت هر شرایطی حتی اگر زندگی خانوادگی به جهنمی تحمل‌ناپذیر هم تبدیل شده باشد، حرام و غیر قانونی می‌شمارند، مانند کاتولیک‌ها، و نزدیکان ارتدوکس‌شان که طلاق را جز به علت زنا و خیانت ناموسی حرام می‌دانند. و میان آن‌هایی که بی هیچ قید و شرطی طلاق را می‌پذیرند و در این زمینه افسارگسیخته و دلخواهی عمل می‌کنند،

لذا هرکس چه مرد و چه زن خواستار طلاق باشد، کاملاً خودمختار و آزاد می‌باشد. و بدین ترتیب با کم‌ارزش‌ترین و کوچکترین سببی، زندگی خانوادگی از هم پاشیده شده، و این «پیمان بسیار محکم و استوار» از تار عنکبوت هم سست‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهد گشت!

اسلام طلاق را تنها برای هنگامی تشریح نموده است که تمامی چاره‌اندیشی‌ها و راهکاری‌های ممکن دیگر، بی‌نتیجه مانده و اقدامات اصلاح‌گرایانه و داوری نزدیکان و آشنایان هم سودمند نیفتاده باشد. و با این حال هم، طلاق مبعوض‌ترین و ناپسندترین حلال در نظر خداوند می‌باشد؛ نیز طلاق‌دهنده می‌تواند تا دو بار به همسر طلاق داده شده‌اش مراجعه کند و او را از نو به حوزه روابط همسری برگرداند. همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ ۖ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«طلاق دو بار است (آن طلاقی که حق مراجعت در آن محفوظ است. بعد از دو مرتبه طلاق، یکی از دو کار را باید کرد): نگاهداری زن به گونه‌ی شایسته و عادلانه یا رهاکردن او با نیکی و به دور از ظلم و حق‌کشی».

و اسلام در تشریح و نظام اجتماعی خود میانه‌رو و معتدل است میان «لیبرال‌ها» و سرمایه‌داران» که با هزینه‌نمودن حقوق جامعه به فردنوازی می‌پردازند، بدینگونه که حقوق بسیاری برای فرد در نظر می‌گیرند که می‌تواند آن‌ها را مطالبه نماید و در مقابل، وظایفی که بر دوش وی می‌گذارند و فرد باید در مورد آن‌ها پاسخگو باشد، بسیار اندک است، بدین ترتیب وی همیشه می‌گوید: این حق من است که... و به ندرت می‌گوید: وظیفه من است که... و میان مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌هایی که با تحت فشار قراردادن فرد، و کاستن حقوق، تحدید آزادی‌ها و سرکوب گرایش‌ها و تمایلات فطری وی، اصالت را به جامعه بخشیده و نقش پررنگ‌تر و برتر را برای آن قایل می‌شوند.

هماهنگی میان فردگرایی و جامعه‌گرایی:

در نظام اسلامی فردگرایی و جامعه‌گرایی، به گونه‌ای دلکش و استثنایی به هم پیوند می‌خورند، آزادی فرد و مصلحت جامعه هماهنگ می‌شوند، حقوق و وظایف تناسب می‌یابند و دستاوردها و ثمرات عادلانه توزیع می‌گردند.

از دیرباز، فلسفه‌ها و مکاتب در قضیه فرد و جامعه و رابطه میان این دو، گرفتار و سرگردان شده‌اند: آیا اصل با فرد است و جامعه به این دلیل که از افراد تشکیل می‌شود، عارضی و فرعی است؟ یا خیر، جامعه اصل می‌باشد و فرد غیر اصل و اضافی است، چرا که فرد بدون جامعه ماده‌ای است خام، و این جامعه است که با انتقال فرهنگ و آداب و رسوم مختلف به او شکل و فرم می‌بخشد؟

از میان انسان‌ها، گروهی به نظریه نخست و گروهی به نظریه دوم متمایل هستند، و اختلاف میان فلاسفه، حقوق‌دانان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و سیاستمداران بر سر این قضیه شدت یافته است، اما با این حال به نتیجه‌ای نرسیده‌اند.

ارسطو معتقد به فردیت انسان بود و از نظامی مبتنی بر فردگرایی استقبال می‌کرد. استادش افلاطون به جامعه‌گرایی - سوسیالیزم - اعتقاد داشت، چنانکه این اندیشه در کتابش: «جمهوری»، کاملاً پیداست.

بدین ترتیب فلسفه یونان - مشهورترین فلسفه قدیم - از گشودن این گره، و نجات مردم از این سرگردانی و آشفتگی عاجز ماند. همچنانکه عادت فلسفه در تمامی مسائل کلان چنین است: هم خود نظریه را ارائه می‌دهد و هم مخالف آن را، و می‌توان گفت: که تقریباً بزرگان این عمل بر حقیقتی توافق نداشته‌اند. تا جایی که یکی از اساتید فلسفه می‌گوید: فلسفه فاقد نظریه می‌باشد!

در ایران دو اندیشه متناقض ظهور کردند: یکی فردگرا که به دنیاگریزی، گوشه‌گیری و پرهیز از ازدواج فرا می‌خواند، تا انسان بدینوسیله پایان یافتن دنیا را شتاب بخشد، دنیایی که آکنده از زشتی‌ها و درد و رنج‌هاست. این همان مذهب مانی است که نهایت فردگرایی را به نمایش می‌گذارد.

در نقطه مقابل مانی، اندیشه دیگری به نام «مزدکی» ظهور نمود در اوج قله جمع‌گرایی و خواستار همگانی شدن امکانات، اموال و زنان. و بسیاری از موج‌سواران و هرج و مرج‌طلبان هوچی‌گر و جنجال‌آفرین از این اندیشه طرفداری نمودند، و در زمین به فساد و تباهی پرداختند و بلاد و عباد را به ستوه آوردند. هدف آمدن ادیان آسمانی، آن چنانکه قرآن بیان می‌دارد^{۲۰}، ایجاد هماهنگی و تعادل و برقراری عدالت و دادگری می‌باشد، اما اندکی نگذشت که پیروان این ادیان دست به تحریف آن‌ها زدند و قوانین خداوند را وارونه و دگرگون ساختند، و در اثر این کار این ادیان با از دست دادن نخستین امتیازشان که همان ربانی بودن منبع و مصدر می‌باشد، از ایفای نقش مؤثر و مثبت و انجام مأموریت‌شان در زندگی انسان‌ها عملاً واماندند. از این رو ادیان پیش از اسلام، رهیافتی برای این مشکل ارائه نکردند. یهودیان آواره و پراکنده در زمین، با اندیشه و کردار مبتنی بر خودپرستی‌شان، فردگرایی را تأیید می‌کردند:

﴿وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّوَأَقْدَهُوَأَعْنَهُوَأَكَلَهُمُ أَمْوَالَالنَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ [النساء: ۱۶۱]. «و (نیز) به سبب رباخواری،

در حالی که از آن نهی شده بودند و (همچنین) بدان سبب که اموال مردم را بناحق می‌خوردند». که قرآن عزتبخش، رفتارهای نادرست فردگرایانه آنان یعنی رباخواری و خوردن اموال مردم به ناحق را به ثبت رسانده است.

۲۰- در این فرموده خداوند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵].

«ما پیغمبران خود را همراه با دلیل استوار و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم، تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند».

مسیحیت هم پیش از هر چیز دغدغه نجات فرد را دارد و به رهایی وی اهتمام می‌ورزد، و امور جامعه را به حکومت واگذار می‌کند، یا دست کم این برداشتی است از حکایتی در مورد عیسی علیه السلام که در انجیل آمده است و عیسی چنین اظهار می‌دارد: «کار قیصر را به قیصر، و کار خدا را به خدا واگذار!!».

حال چنانچه تاریخ را ببندیم و در وضعیت کنونی بنگریم، چه خواهیم دید؟ در جهان کنونی، کشمکش و ستیزگسترده‌ای میان دو اندیشه فردگرایی و جمعگرایی برپاست. سرمایه‌داری اندیشه‌ای است مبتنی بر تقدیس فرد، و اعطای نقش محوری به او. این مکتب با عطای فراوان و نزدیک به مطلق، فرد را می‌نوازد، و در سایه آن فرد از آزادی مالکیت، آزادی بیان، آزادی رفتار، آزادی کامجویی و بهره‌گیری برخوردار است هرچند که این آزادی‌ها به خود و دیگران هم ضرر برساند. مادام که شخص از حق «آزادی فردی» استفاده می‌کند، می‌تواند از راه احتکار و نیرنگ‌بازی و ربا به کسب ثروت بپردازد، دارایی به دست آمده را در راه‌های بیهوده و شرابخواری و بزهکاری به مصرف برساند و آن را از تهیدستان و نیازمندان دریغ بدارد، بدون این که کسی یا نهادی بر وی قدرتی یا نظارتی داشته باشد، چرا که وی «آزاد» است. اساس اندیشه‌های کمونیستی و جامعه‌گرایانه - بویژه افراطیون آن‌ها مانند مارکسیزم - تحدید حقوق و آزادی‌های فرد و کاهش ارزش وی، و افزودن بر تکالیف و وظایف فردی، و در مقابل، اصالت بخشی به جامعه می‌باشد افراد در این دیدگاه چیزی جز دندان‌های ریز چرخ خردکننده جامعه نیستند، جامعه هم در حقیقت، حکومت، و حکومت هم حزب حاکم و یا ستاد مرکزی حزب می‌باشد، و چه بسا دبیرکل حزب است و بس، و این یعنی دیکتاتوری و انحصارطلبی!!

فرد جز در برخی کالاها و ابزارهای منقول حق مالکیت ندارد، نه حق اعتراض و ابراز مخالفت دارد و نه حق مشارکت در امر سیاستگذاری برای اداره کشور و ملت خود، چنانچه خود سرانه به انتقاد آشکار و یا پنهانی بپردازد، زندان، تبعیدگاه و چوبه‌های اعدام در انتظارش خواهند بود!

این بود جایگاه فلسفه‌ها و اندیشه‌های بشری و ادیان تحریف‌شده، و مواضع آن‌ها در برابر فرد و جامعه، و اما جهت‌گیری اسلام در این زمینه چگونه است؟!

موضع اسلام واقعاً منحصر به فرد و استثنایی است، نه به گروه اول متمایل شده و نه به گروه دوم، و نه به راست و نه به چپ، در هیچکدام افراط و تفریط نورزیده است.

قانونگذار این اسلام، همان آفریدگار انسان‌هاست. بنابراین، امکان ندارد قوانین و نظامی که این آفریدگار طرح‌ریزی و ارایه می‌کند، فطرت بشر را تعطیل و سرکوب نمایند و یا در جهت مخالف آن قرار گیرند. خداوند سبحان این بشر را از سرشتی مرکب و دوگانه آفریده است: در آن واحد هم فردگراست و هم جامعه‌گرا. پس فردگرایی بخشی است اصیل از کیان و طبیعت وی، بر همین اساس، شخص خویشتن دوست بوده و به اثبات و ابراز شخصیت خود تمایل دارد، و به خودگردانی کارهای شخصی‌اش علاقه‌مند است.

اما مشاهده می‌کنیم که طبیعتی مدنی و گرایشی فطری به سوی جامعه و همراهی دیگران نیز در شخصیت وی وجود دارد، از همین رو است که حتی با برخورداری از خوراک و آشامیدنی‌های لذیذ و دلچسب بازهم سلول انفرادی، در نظر افراد بشر مجازاتی سخت و طاقت‌فرسا به حساب می‌آید.

نظام شایسته، تنها آن نظامی است که این هردو جنبه: فردگرایی و جامعه‌گرایی را مد نظر داشته باشد و یکی را بر دیگری امتیاز و برتری نبخشد. لذا شگفت نیست که ره آورد اسلام - که روش زندگی فطری است - نظامی است میانه‌رو و عادلانه، نه بر مبنای محوریت جامعه بر فرد ستم روا می‌دارد، و نه به خاطر فرد، به حقوق جامعه لطمه وارد می‌سازد. فرد را نه با اعطای حقوق فراوان و آزادی نامحدود، نازپرورده می‌سازد؛ و نه با تحمیل تکالیف فراوان و وظایف بیش از حد، او را تحت فشار و آزار قرار می‌دهد. بلکه فقط در حد توانایی وی برایش تکلیف تعیین می‌کند بدون این که وی را در تنگنا و سختی قرار دهد، و حقوقی برایش مقرر می‌سازد که با وظایف متناسب بوده، نیازمندی‌هایش را مرتفع ساخته، ارزش و آبرویش را پاس داشته و انسانیت وی را مصون بدارند. بر همین اساس است که:

۱- اسلام خون فرد را محترم شمرده است و بدینوسیله «حق زندگی» فرد را پاس داشته است و قرآن اعلام کرده است که:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ۳۲].

«هرکس انسانی را بدون جرم ارتکاب قتل یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است و هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.»
قانون شریعت نیز در قتل غیر عمد دیه و کفاره، و در قتل عمد نیز قصاص را واجب کرده است، مگر این که اولیای دم از قاتل درگذرند و یا با دریافت دیه راضی گردند.

۲- و حرمت آبرو و حیثیت را مقرر نموده است، و با این کار «حق آبرومندی» فرد را پاس داشته است. مطابق این اصل، اهانت حضوری و یا تعرض غیابی به شخصیت فرد، با هر سخن و اشاره‌ای که خود ناپسند می‌شمارد، حرام است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ﴾ [الحجرات: ۱۱].

«ای مؤمنان! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را به بازی و استهزا بگیرند، شاید آنان از این‌ها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را مسخره کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیب‌جویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند نخوانید و منامید.»

﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَنُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ [الحجرات: ۱۲].

«برخی از برخی دیگر بدگویی و غیبت نکنید، آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟!».

۳- و حرمت اموال و دارایی را مورد تأکید قرار داده است، و بدینوسیله «حق مالکیت» فرد را پاس داشته است. بنابراین، دست‌بردن و تصرف در اموال فرد بدون رضایت خود او حرام است، و دولت یا هیچ فرد دیگری اجازه ندارند به اموال کسی تجاوز کند و یا آن را به ناحق از او بگیرد. پیامبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: «خون‌ها، اموال و حیثیت و آبروی‌تان، همانند حرمت این روز، این ماه و این سرزمین‌تان، مسلماً بر یکدیگر حرام می‌باشد»^(۲۱).

۴- و با مقرر کردن حرمت خانه و مکان زندگی، حق «استقلال شخصی» هر فردی را محفوظ نموده است. براین اساس، احدی حق ندارد که در مورد امور خصوصی هیچ فردی تجسس و کنجکاوی به عمل آورد و یا با زور و بدون اجازه وارد منزلش شود، خداوند در این خصوص می‌فرماید:

﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النور: ۲۷].

«به خانه‌هایی که متعلق به خودتان نیست وارد مشوید، مگر بعد از کسب اجازه و سلام کردن بر ساکنان آن‌ها».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲].

«جاسوسی و کنجکاوی فضولانه نکنید».

۵- و «آزادی عقیده» را برای فرد مقرر نموده است. بنابراین، واداشتن او به ترک دین خود و پذیرش اندیشه و دینی دیگر، جایز نیست:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۗ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است».

﴿إِنَّمَا نَتَّكِرُهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [يونس: ۹۹].

«آیا تو (ای پیغمبر) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی تا ایمان بیاورند؟!»^(۲۲).

۲۱- راوی آن مسلم می‌باشد.

۲۲- نکته‌ای که تذکر آن لازم می‌نماید این است که اسلام، افراد را در پذیرش با رد اصل دین و کل برنامه اسلام مختار و مجاز دانسته است نه در پذیرش یا رد بخشی از دین. توجه به این نکته از اینجا ضرورت می‌یابد که گاهی وقتی از برخی افراد مسلمان خواسته می‌شود به قوانین اسلامی مقید باشند، لا إكراه فی الدین را دستاویز قرار می‌دهند و خیال خود را با آن راحت می‌سازند و لجاجت می‌ورزند. اما باید دانست که دین هم مثل سایر امور دنیوی است: به عنوان مثال می‌توان

۶- «آزادی انتقاد» در اسلام حق هر فردی می‌باشد، چرا که از جمله حقوق بدیهی هر فردی این است که نسبت به آنچه از انحرافات و کوتاهی‌ها که ملاحظه می‌کند، ابراز مخالفت کند. این کار حتی در صورتی که غیر از وی، کسی یا کسان دیگری آن را انجام ندهند، بر وی واجب است. و این همان چیزی است که اسلام آن را «امر به معروف و نهی از منکر» نامیده است.

۷- و «آزادی بیان و اندیشه» را مقرر داشته است. این نه فقط حق، بلکه وظیفه هر انسانی است که بیندیشد و اظهار نظر کند. اسلام به مردم فرمان داده که بیندیشند. و مادامی که اندیشیدن حق - یا وظیفه - هر انسانی می‌باشد، پس هر اندیشمندی حق اشتباه هم دارد و از این بابت، سرزنشی متوجه وی نخواهد بود. اسلام مجتهد را از اجر و پاداش محروم نمی‌سازد، هر چند نظرش به حقیقت هم اصابت نکرده باشد. در همین مورد در حدیث چنین آمده است: «**المجتهد إذا أخطأ فله أجر، وإن أصاب فله أجران**»^{۲۳} مجتهد در صورت اشتباه فقط یک پاداش، و در صورتی که نظرش مطابق با حقیقت باشد، دو پاداش خواهد داشت.

بر روی این کره خاکی، دین و نظامی وجود ندارد که در زمینه تشویق به خودورزی و به کارگیری اندیشه، و استقبال از نتایج آن - هر چه که باشد - با این اسلام، همتایی و هموردی کند، دینی که حتی به خطای اجتهادی و استنباطی هم پاداش می‌دهد.

سپس این اندیشه‌ها و اجتهادات گوناگون در کنار هم به دور از تصادم و کینه‌توزی، همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، آن چنانکه در دوران اصحاب و تابعین آن‌ها مشاهده نمودیم. ظهور اندیشه‌ها و مذاهب گوناگون در زمینه‌های فقه، تفسیر و کلام و دیگر موضوعها به دور از رد و انکار، مگر به ضرورت مناقشه علمی، در سایه همین آزادی اندیشه صورت گرفت.

۸- اسلام بر «مسئولیت فردی» صحه گذاشته و به گونه‌ای رسا و آشکار در کتابش، قرآن بر این امر پای فشرده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].

«(سرنوشت) هر کس در گرو اعمال خود اوست.»

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶].

«انسان هر کار نیکی که انجام دهد به سوی خود انجام داده است و هر کار بدی بکند، به زیان خود کرده است.»

شغل کارمندی را انتخاب یا رد کرد، اما در صورت قبول کار، دیگر نمی‌توان به بهانه آزادیخواهی از انجام وظایف محوله شانه خالی نمود. (مترجم)

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الإسراء: ۱۵].

«هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد و به جرم کسی دیگر کیفر داده نمی‌شود».

این آیات البته دنیا و آخرت انسان را در بر می‌گیرند، و انسان نه در این دنیا و نه در آخرت بار گناه فردی دیگر را به دوش نمی‌کشد و به جای کسی مجازات نمی‌گردد.

اسلام متناسب با این حقوق و آزادی‌هایی که به فرد بخشیده است، وظایف و تکالیفی هم نسبت به جامعه بر عهده وی گذاشته است، و این آزادی‌ها و حقوق فردی را مرزبندی و مقید نموده است، بدین صورت که باید در حدود مصلحت اجتماعی بوده، و ضروری متوجه دیگران ن‌سازند؛ و فرد در مواردی که آزادی‌هایش به سلب آسایش و صدمه دیدن جامعه منجر شوند، حق استفاده از حقوق خود را ندارد، چرا که در اسلام ضرردیدن و ضرر رساندن جایی ندارد، یعنی: انسان نباید به خود و دیگران زیان وارد سازد. نیز چنانچه حقوق فرد و جامعه در برابر هم قرار گیرند، رعایت حق اجتماع اولویت خواهد داشت:

(الف) آن زندگی و حیاتی که اسلام برای فرد پاس داشته است، در صورتی که ضرورت حمایت و پاسداری از جامعه اسلامی فدا ساختنش را ایجاب نماید، بر فرد مسلمان واجب است که با رضایت خاطر و همراه با درخشش برق شادمانی در چشم، زندگیش را تقدیم نماید و عمیقاً باور داشته باشد که مرگ در اینجا حقیقت زندگی و زندگی حقیقی است. همچنین اگر فردی به جان کسی دیگر تعرض نماید مانند قاتل عمد، یا به حق آسایش و ثبات عمومی تجاوز کند، مانند: راهزنان، و یا از دین خارج شده و از جماعت مسلمانان بیرون رود، همانند: مرتدین، در این صورت حق زندگی را از دست داده و خونس دیگر حرام نخواهد بود^(۲۴).

(ب) حق مالکیت محدود است به این که مال از راه حلال و از چیزهای حلال به دست آید، در محل خود و درست مصرف گردد، و در صورت اقتضای ضرورت جامعه و تقاضای عمومی دریغ نگردد. چرا که مالکیت فرد بر اموال آنگونه که طرفداران «روش آزاد» فریاد برمی‌آورند، مطلق و بی‌قید و شرط نیست، بلکه مقید به حدود و قوانین خداوند و حقوق جامعه می‌باشد، حتی در صورت اقتضای شرایط و مصلحت عمومی، سلب این مالکیت در ازای پرداخت بهای متناسب مجاز می‌باشد. بدین خاطر که آن ثروت و دارایی در اصل از آن خداوند می‌باشد، و صاحب آن کارگزار و گماشته. به دیگر سخن: فرد در نگهداری، به کاراندازی و مصرف آن، وکیل و نماینده جامعه می‌باشد، لذا در صورت تخلف اقتصادی - اجتماعی و سوء استفاده از دارایی و ثروت، جامعه حق دارد که دست فرد را ببندد و از فعالیت وی جلوگیری نماید. همچنین جامعه در این دارایی و ثروت حقوقی دارد، برخی مانند زکات با انواع آن نوبتی و ثابت، و برخی غیر نوبتی

۲۴- بدیهی است که تشخیص جرم و میزان مجازات آن، بویژه در این گونه موارد باید از طریق قانونی در دادگاه‌ها و با حضور هیأت منصفه و کاملاً به روش دینی و عادلانه صورت گیرد. و هیچ فردی حق ندارد خودسرانه خون و مال و آبروی افراد را مورد تعرض قرار دهد. (مترجم)

می‌باشند، همانگونه که در حدیث آمده است: «در ثروت، علاوه بر زکات حق دیگری هم هست»^(۲۵)؛ برخی حقوق را هم دولت به هنگام ضرورت تعیین می‌کند.

(ج) تمام آزادی‌ها و حقوق، محدود به رعایت اصول اخلاقی، عقاید و ارزش‌های جامعه می‌باشند. بنابراین، معنای آزادی اندیشه و بیان، مجاز بودن اهانت و دروغ‌پراکنی در باره اسلام و مسلمانان، ترویج کفر به خدا و پیامبر و قرآن، گمان‌افکنی در ارزش‌های والای، و گسترش عیاشی و بی‌بند و باری و هرج و مرج طلبی نیست و البته که آزادی فساد و قانون‌شکنی را نه عقل می‌پذیرد و نه شرع.

(د) دامنه آن پافشاری و تأکیدی که اسلام در مسئولیت فردی به عمل آورده است، تا پاسخگویی و مسئولیت فرد در قبال جامعه هم کشیده شده است. چه هر فردی به ناچار در جامعه اسلامی در زمینه‌ای از زمینه‌های مختلف آن، دارای مسئولیت می‌باشد. همانگونه که در حدیث صحیح آمده است: «همه شما نگهبان و سرپرستید، و در قبال امور و کسان تحت سرپرستی خودتان، پاسخگو می‌باشید»^(۲۶). لذا همانطور که حاکم در قبال ملت مسئول می‌باشد، پدر در قبال امور خانواده، زن در خانه همسر، و خدمتکار نسبت به وظایف و امور محوله‌اش، سرپرست و مسئولند و همگی این مسئولیت‌ها در چهارچوب مسئولیت دینی قرار می‌گیرند و سهل‌انگاری و کم‌توجهی نسبت به آن‌ها جایز نیست... و فریضه امر به معروف و نهی از منکر بر فرد واجب می‌سازد که نسبت به جامعه پاسخگو باشد، مراقب احوال و اوضاع آن باشد و امور آن را به دقت زیر نظر بگیرد، در اصلاح انحرافات احتمالی آن به اندازه توان خود جدیت و تلاش نماید: ابتدا با قدرت و دست، اگر نتوانست با استفاده از زبان و گفتار، و اگر توانایی این را هم نداشت، به وسیله قلب، و این پایین‌ترین درجه ایمان می‌باشد.

نصیحت و خیرخواهی برای تمامی مسلمانان چه خواص و چه عوام، رکن محکمی است از اسلام، و آن که به امور مسلمانان اهتمام نرزد، از آنان نیست.

مسلمان حق ندارد عافیت طلبانه خودم خودم! بگوید و مردم و زندگی را کنار بگذارد، و به تماشای آتش فساد که تر و خشک را در کام خود فرو می‌برد، بنشیند و آن را با بی‌تفاوتی به حال خود رها سازد. چنین آتشی اگر به حال خود واگذاشته شود، دیری نخواهد گذشت که هم خود او و هم تمامی افراد و اموال مورد علاقه‌اش را نیز در آغوش خواهد کشید. از همین روست که قرآن می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: ۲۵].

«بتر سید از مصیبتی که فقط ستمگران شما را گرفتار نمی‌سازد (بلکه اگر جلو ستم و ستمکار گرفته نشود، خشک و تر به گناه آنان می‌سوزد) و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات دردناک و شدید است».

۲۵- ترمذی و ابن ماجه، این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲۶- متفق علیه، از طریق حدیث ابن عمر رضی الله عنهما.

در حدیث هم آمده است: «هرگاه مردم با ستمگر روبه‌رو شدند، و مانع وی نشدند، نزدیک باشد که خداوند همگی آن‌ها را به عذابی از سوی خود گرفتار سازد».

(ه) از نشانه‌های عنایت اسلام به جامعه، همان چیزی است که در شریعت به «فرض‌های کفایی» مشهور می‌باشد. بدین صورت که هرگونه دانش، فن‌آوری، حرفه سازمان یا نهادی که در امور دینی یا دنیوی، مورد نیاز جامعه مسلمانان باشد، فراهم ساختن آن بر مسلمانان واجب کفایی است، یعنی: چنانچه تعدادی کافی به این امر اقدام نمایند، نیاز برطرف شده و بار گناه از دوش بقیه مسلمانان هم برداشته خواهد شد، در غیر این صورت همگی گناهکار و مستحق مجازات خداوند خواهند بود.

(و) مسلمانان همگی در قبال اجرای شریعت اسلام و رعایت حدود این دین، مسئولیت مشترک دارند. بر همین اساس! خطاب تکلیفی خداوند در قرآن رو به جماعت و گروه مسلمانان می‌باشد، و این فرموده خداوند ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ با این صیغه جمع، مرتب تکرار می‌گردد، تا بدین وسیله بر ضرورت همبستگی و همکاری اجتماعی در زمینه اجرای دستورات خداوند و پرهیز از نواهی الهی، تأکید نماید. آری، همه جامعه مورد خطاب قرار می‌گیرند، هرچند که اجراکنندگان این حدود فقط دولت و حاکمان هستند، چرا که همه جامعه در اقامه آن‌ها مسئولند و در صورت نادیده گرفتن آن‌ها به عذاب خداوند دچار خواهند شد؛ به عنوان نمونه خطاب جمعی، به این دو آیه بنگرید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ [المائدة: ۳۸].

«دست مرد و زن دزد را (به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی) قطع کنید».

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ [النور: ۲].

«هریک از زن و مرد زناکار (مؤمن، بالغ، عاقل، حر، و ازدواج ناکرده) را صد تازیانه بزنید».

(ز) اسلام حتی عبادت را که پیوند میان بنده و پروردگارش می‌باشد، رنگ جمعی و روح گروهی می‌بخشد، در همین راستا مسلمانان را به برگزاری نماز جماعت فرا می‌خواند و این کار را مورد تشویق قرار می‌دهد، حتی ارزش آن را بیست و هفت درجه از نماز تنهایی، برتر و بیشتر اعلام کرده است، و هرچقدر تعداد شرکت‌کنندگان در جماعت بیشتر باشد، پاداش اعطایی خداوند هم به همان نسبت بیشتر خواهد بود. فراتر از این‌ها پیامبر ﷺ تصمیم گرفت که خانه‌های گروهی از مسلمانان را به علت حاضر نشدنشان در نماز جماعت مسجد به آتش بکشد؛ و به نابینایی که صدای آذان مسجد به گوشش می‌رسید، اجازه نداد که در خانه نماز بخواند و جماعت را ترک نماید. و آن قدر از کژروی و تکروی و حتی از مظهر آن، نفرت داشت که فرمود: «نماز کسی که به تنهایی پشت صف جماعت نماز می‌خواند، پذیرفته نیست»^(۲۷) هنگامی هم که یک مسلمان به صورت انفرادی و در خلوت نماز می‌خواند، همواره جماعت در وجدان و درون وی خواهد

بود، چه که وی به هنگام مناجات با خداوند، با صیغه جمع به راز و نیاز می‌پردازد، و به هنگام درخوست، او را به اسم همگان به فریاد می‌خواند:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٦﴾ أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٥﴾﴾ [الفاتحة: ۵ - ۶].

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را بر راه راست ثابت قدم بدار».

همچنین نماز جمعه را هر هفته یکبار، و نماز عید را هر سال دو بار، تشریح نموده و حج را یک بار در طول عمر بر هر مسلمان که توانایی داشته باشد، واجب ساخته است. و این‌ها همه مراسم دینی و شعایری هستند که ناگزیر باید به صورت گروهی انجام پذیرند.

(ح) در زمینه آداب و رسوم و روش‌های برخورد، اسلام زنجیره آدابی اجتماعی را مورد تشویق قرار داده است، تا از این رهگذر مسلمان را از تنهایی و گوشه‌گیری که مورد پسند اشخاص درون‌گرا و منزوی می‌باشد، بیرون آورد. از جمله: سلام یا پیام صلح و صفا، دست‌دادن به هنگام دیدار، تشمیت (گفتن يَرْحَمُكَ اللَّهُ) کسی که عطسه می‌زند، دید و بازدید، هدیه‌دادن به همدیگر، عیادت از بیماران، آرامش‌بخشیدن به مصیبت‌دیدگان، صلۀ رحم و پیوسته‌داشتن رابطه خویشاوندی، نیکرفتاری با همسایگان، مهمانپذیری، خوش برخورد بودن در سفر و حضر، نیکی به یتیمان و نیازمندان و در راه‌ماندگان، و دیگر وظایف و رفتارهای اجتماعی، همه و همه مواردی هستند که احساس اجتماعی، اندیشه اجتماعی و رفتار اجتماعی را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی مسلمان قرار می‌دهند.

(ط) و بالأخره در زمینه اخلاق، اسلام مهر و محبت، همدلی و برادری، و دیگرخواهی و فداکاری را مورد تشویق و تأکید قرار می‌دهد، به همکاری در کارهای خیر و پرهیزکارانه دستور می‌دهد، به همنوایی و همبستگی و اتحاد گفتاری و رفتاری دعوت می‌کند، همچنانکه به مهرورزی و تسامح و نرم‌خویی، به بخشش و از خودگذشتگی و پاکبازی، احترام به قانون، و پیروی از حاکمان در کارهای پسندیده فرا می‌خواند.

در کنار این‌ها نسبت به حسدورزی، کینه‌توزی و بدخواهی، تفرقه‌طلبی و ستیزه‌جویی و دیگر صفات زشت و مهوع ناشی از خودخواهی و خودمحوری افراطی و شهوت‌دوستی، هشدار می‌دهد و مسلمانان را از این‌ها برحذر می‌دارد.

با جمع بندی کلی از مطالب عنوان شده، درمی‌یابیم که چگونه اسلام - با قانون و آموزش و پرورش - میان فرد و جامعه یا میان فردگرایی و جامعه‌گرایی هماهنگی و تعادل برقرار کرده است. نیز برایمان روشن می‌گردد که اسلام نه در لیست مکاتب فردگرا قرار می‌گیرد و نه در لیست جامعه‌گرایان، بدین خاطر که اسلام آراسته به امتیازات هر دو مکتب بوده، و از نقص‌ها و کژاندیشی‌های آن‌ها پیراسته و عاری می‌باشد، چرا که اسلام هم فرد و هم جامعه را به رسمیت شناخته، و حقوق هر کدام را عادلانه مقرر نموده است، و

وظایفی متناسب با حقوق برای آنها تعیین نموده است. و این است میانه‌روی، و یا اگر دوست داری بگو:
این است آن توازنی که اسلام با داشتن آن از دیگر مکاتب تمایز یافته است.